از : پرویز پرورش

معمائی بنام هارولد پینتر

« هنرپیشه‌ها آثارم را بهتر از من فهمیده‌اند »

هارولد پینتر پسر هایمن پینترو فرانسیس‌مان در دهم اکتبر ۱۹۳۰ در لندن بدنیا آمد . پدراوکلیمی بود و درشرق لندن خیاطی داشت . هارولد پینتربازنش ویوین مرچنت، هنرپیشه معروف انگلیسی که ممکن است بازیش را در فیلم «الفی» هنوز بیاد داشته باشد ، در خانه زیبائی که ازساخته های قرن نوزدهم لندن است زندگی میکند . او بازنش درچهاردهم سپتامبر ۱۹۵۶ ازدواج کرد و اینك صاحب پسری است بنام دانی‌ل .

پینتر از نظر مدرسه و تحصیلات رسمی تا شانزده سالگی بیشتر درس نخواند و بخاطر علاقه‌ای که بهنرپیشگی داشت بلافاصله به آکادمی سلطنتی هنرهای دراماتیك و مدرسه مرکزی بیان و درام لندن رفت . پینتر تااین اواخر بنام مستعار «داوید بارون» مشغول هنرپیشگی بود ومعمولا ونمائی را بازی میکرد که خودش از روی نوشته های قبلی‌اش برای تلویزیون تنظیم کرده بود . بعدا بعضی از همین آثار تلویزیونی را بصورت نمایشنامه کامل گسترش داد . ضمنا تابحال چند سناریوهم برای فیلم نوشته که از فروش آنها پولی کلان بدست آورده است . آخرین فیلم او «رابط» (۱) بود که جولی کریستی و الن‌بیت درآن شرکت داشتند .

بااینکه خیلی‌ها پینتر را اگزیستانسیالیست و پوچ نویس و بعنوان هنرمندی میشناسند که تکیه‌اش بطور کلی روی «فرد» است و حوصله سیاست را هم ندارد ولی اشتباه محض است اگر بگوئیم که او از اشکالات واقعی زندگی روزمره بی‌خبر است . گوااینکه پینتر نمایشنامه های «شمارداری» نمی‌نویسد و هیچوقت هم در رژه های «مرگ برجنگ» شرکت نمیکند ولی او بهمان حرارت از عقاید خود در مورد مسائل روزمره دفاع میکند که من و شما درمورد بحق بودن یا نبودن کار آمریکائیها درمورد بمباران کردن ویتنام شمالی جوش میزنیم . او اصولا معتقد بجنگ نیست ومیخواهدکه مسائل جاد سیاسی از طریق مسالمت‌آمیز حل شود حتی درسن هیجده سالگی با نرفتن بخدمت سربازی خود را بخطر زندان رفتن انداخت . حالا آدم خیال میکند پینتر باید مثل شوهر «جون بایز» خواننده انقلابی نسل جوان آمریکا ، که اورهم بخاطر آتش زدن برگ احضار بسربازی بزندان افتاد «هی‌پی» مآب باشد ، در حالیکه پینتر نه ادعای روشنفکری دارد و نه ادعای «فرم اجتماعی» ، و از نظر نحوه تفکر و حتی قیافه ظاهری‌هم خیلی «انگلیسی» است . مثلا بزرگترین خوشحالی زندگیش زمانی بود که ملکه انگلستان دربهار ۱۹۶۶ درجه افتخار امپراطوری انگلیس را باو اهدا کرد . ضمنا پینتر برخلاف قیافه خشك و مقرراتی انگلیسی‌اش آدمی است بسیار خونگرم و حساس و در عین حال شوخ . وقتی از او سئوال شده بود که شغل برادر بدجنس در نمایشنامه «سرایدار» چه بود او گفت : «منهم نمیدانم ، همینقدر میدانم که وانت‌اش مال خودش بود .» شاید اشکال در تجزیه و تحلیل کارهای پینتر هم بخاطر همین حالات ضد و نقیض او باشد . مثلا خیلی عجیب است کسی که خودرا از مریدان سرسخت کافکا و بکت میداند مدعی باشد که خودش یك نمایشنامه نویس سنتی است . شاید بخاطر همین باشد که نوئل کاورد ، کمدی نویس معروف انگلیسی از پینتر بعنوان بهترین نمایشنامه نویس نهضت جدید انگلیسی یاد میکند و بکت را شخصی «قلابی» میخواند . کاورد میگوید : «هارولد پینتر متظاهر است ، نه فلسفه باف بیسواد و نه تبلیغاتچی .... او یعنی واقعی کلمه مرد تئاتر است .»

آدم وقتی نمایشنامه‌های پینتر را میخواند حس میکند مثل اینکه او تمام مراجع دست دوم مانند آثار بکت ، یونسکو و مخصوصا ژنه را خیلی خوب خوانده ولی گویا مرجع اصلی بسیار مهم را که «آنتونین آرتو» میباشد بکلی فراموش کرده است . خودش درمورد تاثیری که نمایشنامه نویسان و یا نویسندگان دیگر بطور کلی روی او داشته‌اند میگوید :

« شخصا هرچیزی‌راکه در زندگیم خوانده‌ام مرا تحت تاثیر قرار داده و خیلی هم چیز خوانده‌ام ...

وقتی خیلی جوان بودم با کارهای همینگوی ، داستایوسکی ، جویس ، هنری میلر و کافکا آشنائی کامل داشتم . داستانهای بکت را هم خوانده بودم ولی تا خیلی بعد ازآنکه اولین‌نمایشنامه هایم‌را نوشته بودم‌اصلا نمیدانستم یونسکو کیست . شخصا فکر نمیکنم هیچکدام از اینها روی کارهای من اثر مستقیمی داشته باشند . گواینکه باید بگویم بکت و کافکا روی شخص من تا مدتها اثر عجیبی داشتند . فکر میکنم بدون تردید بکت یکی از بهترین نویسندگان دوره ما باشد .»

پینتر استعداد عجیبی دربوجود آوردن صحنه های گیرا دارد و بخوبی میداند چه چیز «تئاتری» است . بهمین دلیل بااینکه اکثر نمایشنامه‌هایش غیر قابل فهم است و حتی بعضی از صحنه هایش ازنظر تئاتری راکد بنظر میرسد ، معتقدا او بخاطر توانائی بی‌نظیرش درایجاد تضاد های جالب تئاتری تماشاچی را باشوق و علاقه زیاد در هیجان والتهاب‌دزونی نگه میدارد. عجیب اینست که زیبائی دیالوگ در آثار او بخاطر یکنواخت بودن وتکراد آنهاست . یعنی همان چیزی که در کار نویسنده‌ای دیگر ممکن است مورد انتقاد واقع شود براو قدرت بی‌نظیری در گردآوری مکالمه روزمره مردم دارد وبی‌شك بزرگترین اشکال فهمیدن آثار پینتر دراین است‌که او فقط آنچه را که درزندگی شنیده بانبوغی کامل ثبت میکند .

پراکندگی و گسستگی دیالوگ در کارهای او بخاطر تطبیق کامل آنها با نحوه واقعی مکالمه مردم در زندگی روزمره‌شان است ، همانطور که از نظر ما ، چه بعنوان یکنفر در جامعه و یا یك تماشاچی آثار پینتر ، ممکن است بسیاری از مکالمات مردم نامفهوم باشد و حتی بی‌معنی بنظر برسد . اتفاقا یونسکوهم همین روش را در « آوازه خوان طاس » بکار برده است . ولی فرقش دراین است‌که یونسکو تعمدا رکود و تکرار را بجائی میکشاند که دیالوگ بصورت کاریکاتور درمیآید ، در حالیکه پینتر بخوبی میداند کجا توقف کند . درست مثل زندگی حقیقی .

نکته جالب دیگر رابطه این نویسنده با شخصیتهای نمایشنامه‌هایش است . اگر اشتباه نکرده باشم نویسندگان دیگر معمولا شخصیتهای نمایشنامه‌ای خود را با قدرت قلم پا بپا در زندگی تخیلیشان راهنمائی میکنند و در حقیقت سرنوشت زندگی آنان بستگی بتخیل ، فلسفه و منطق نویسنده دارد . در حالیکه پینتر با شخصیتهائی‌که گویا قبلا خلق شده و در میان مردم زندگی میکنند آشنا میشود و از آن پس بعنوان شاهدی بیطرف زندگی آنان را دنبال میکند و فقط آنچه را که بسرشان میآید مشاهده میکند و به ثبت میرساند بدون اینکه در سرنوشت آنان نقشی داشته باشد . این حالت نزدیکی و رابطه تقریبا حقیقی او با مردم نمایشنامه‌هایش در این گفته او بخوبی توصیف شده است : « یك روز وقتی که به شخصیتهای نمایشنامه‌ام نگاه میکردم حس کردم که‌آنها

چقدر در روز های آخر زندگیشان تنها هستند ! »

دنیای نمایشی پینتر برای تماشاچی پراز وحشت و رمز است . مثل وارد شدن بخانه‌ای که ساکنینش با اصرار عجیبی از ذکر هویتشان خودداری میکنند و بصورت مرموزی آشکار و پنهان میشوند . خود ماهم در چنین موقعیتی دچار دلهره و التهاب خواهیم شد . در فضای مرموز نمایشنامه های پینتر مردمی زندگی میکنند که در وهله اول بسیار عادی بنظر میرسند ولی پس از مدتی حس میشود که آنها با تلاش عجیبی از گفتن آنچه در درونشان است خودداری میکنند . همین تقلای مشترك ، حاکی از رابطه اصیلی است که بین شخصیت های نمایش وجود دارد و آنهم برای ما وحشتناك و مرموز است . پینتر در کارهایش با چنان تردستی ایجاد التهاب ، ترس و انتظار میکند که بیخود نیست اکثر منتقدین اورا « آلفرد هیچکاك» تئاتر نامیده‌اند .

پینتر عاشق حقیقت است ولی نه آن حقیقتی‌که در کتابها نوشته‌اند بلکه حقیقتی‌که باحساسات و احتیاجات واقعی و رابطه‌های انسانی بستگی دارد . او بارها گفته که هنرش مشاهده زندگی مردم و همه آن چیزهائی‌است که بسرشان میاید . برای این منظور معمولا یك اطاق را بعنوان نقطه‌تصور مرکزی انتخاب میکند . یك اطاق معمولی که بعقیده او تنها ذره‌ای از دنیاست که بمردم تعلق دارد . این مسکن ناچیز مرکز ثقل اکثر انسانهای نمایشنامه‌ای پینتر میباشد ، فقط در این اطاق است که گرمی وروشنائی وجود دارد و اشخاص احساس امنیت میکنند ، چون آنچه که در خارج است‌نیروهای متجاوزند. درنمایشنامه‌های‌پینتر«تضاد» ازآنجاشروع‌میشودکه یکی‌از نیروهای متجاوز باطاق رخنه میکند و آسایش ساکنینش را برهم میریزد . پینتر معتقد است که در دنیای امروز ترس عمومی مردم زائیده همین حس « جدا» بودن است . اگر بخواهیم این حس راکه در حقیقت تم اصلی نمایشنامه های پینتر را تشکیل میدهد در یك کلمه خلاصه کنیم شاید لغت « تنها » همه صحیح‌تر باشد .

فکر میکنم بیشتر مسئله نامفهوم بودن آثار پینتر ، که ظاهرا جنبه عمومی دارد ، بستگی بنحوه تفکر و برداشت خود ما داشته باشد . چون تا آنجا که من حدس میزنم ماوقتی اثری را می‌فهمیم که بتوانیم آنرا تعبیر و تفسیر کنیم و وقتی قادر به تعبیر میباشیم که پایه های آن اثر بر منطقی استوار باشدکه از بچگی بآن آشنا شده‌ایم ، یعنی منطق علت و معلولی وبا بزبان ساده‌تر حساب دو دوتا چهارتا . ولی چون هویت شخصیتهای نمایشنامه‌ای پینتر برما مجهول است واز گذشته و وضع خانوادگی آنها از یکطرف و از عقاید مذهبی و سیاسیشان از طرف دیگر اطلاعی نداریم منطق پینتر با حساب جور در نمیآید . در نتیجه ما برای حد اقل فهمیدن کارهای او بزور دنبال سمبل میگردیم و میکوشیم‌که شاید بدین وسیله تا حدی موفق به تعبیر و تفسیر شویم . در حالیکه نویسندگان تئاتر مدرن بطور کلی و پینتر بخصوص نه از روی حسابگری سمبلیك مینویسند و نه اصولا عقیده دارند که آثارشان باید از طریق تجزیه و تحلیل فکری تاثیر کند ، بلکه کوشش دارندکه اثر کارشان بسادگی و بدون فلسفه بافی ازطرف بیننده از طریق « حسی » جذب شود . مثلا ما مردمی‌که هنر جوی رشته موسیقی نیستیم و باصطلاح خبره واهل فن نیستیم بازهم از موسیقی مورد علاقه‌مان لذت میبریم ولی هیچوقت نمیگوئیم که علت علاقه ما باین قطعه بخاطر آنست که مثلا این آهنگ با ضرب یك چهارم در « سل ماژور » ساخته شده و دربرگردانش سازهای زهی بازیبائی خاصی از «کرشندو» درآمده و همراه با سازهای بادی به « فورته » ختم میشوند . در مورد کارهای پینترهم اگر ما با همان آمادگی ، وبا همان حالت و توقعی‌که در اطاق دنج و نیمه تاریك خود بموسیقی‌گوش میدهیم به تئاتر برویم شاید برداشتمان بیشتر و حتی صحیح‌تر باشد . مثلا ، در زندگی دلهره و حالت چندشی که از دیدن یك تصادف خونین در خیابان بما دست میدهد همانقدر تئاتری است که آثار پینتر . ما هیچوقت کاری به‌این کار نداریم که مردی که دریك سانحه هولناك از بین رفته نام ونشانش چیست واز چه خانواده‌ای است ودر زمینه مذهب و سیاست چه عقایدی داشته است . تائری هم که نسبت به شخصیت‌های آثار پینتر احساس میکنیم از همین دست است .

پینتر مدعی است :

« من هرگز متذکر استفاده از مفاد تمثیلی درنمایشنامه‌هایم نبوده‌ام و هیچوقت قصد آنرا هم نداشته‌ام که در کارهایم گوشه‌ای مذهبی بزنم و یا چیزی را بصورت سمبل نمودار چیز دیگری‌کنم. اگر بعضی‌ها معتقدند که نمایشنامه «سرایدار» در باره سرگشتگی انسانی است که میان دو عهد قدیم وجدید عالم مسیحیت گیر افتاده است بمن ارتباطی ندارد . یامثلا اگر مردم میگویند که جمله « آنها پهلوی مرا سوراخ میکنند» که در «کوتوله‌ها» نوشته شده بحضرت مسیح اشاره میکند اصلا واقعیت ندارد . اگر چنانچه حقیقت هم داشته باشد در موقع نوشتن آن بهیچوجه چنین چیزی بخاطرم خطور نکرده بود . گوانیکه باید یادآور شوم که بالاخره منهم آدمی هستم که مثل دیگران در این دنیا زندگی میکنم و پاره‌ای از تاریخ بشریت را تشکیل میدهم . من جز بآنچه مینویسم بچیز دیگری تعهد ندارم و مسئولیت من نه در مقابل تماشاچی است ونه در مقابل منتقدین ، تهیه کنندگان ، کارگردانان ، هنرپیشگان و یا هرکس دیگر ، بلکه تنها مسئولیتی که حس میکنم در مورد خود نمایشنامه است . »

پینتر در سن ۲۷ سالگی اولین نمایشنامه خودرا بنام « اطاق » در مدت چهار روز با عجله و اضطرار نوشت . بعداز آن ، نمایشنامه دیگرش بنام « جشن تولد » در ماه مه ۱۹۵۸ برای اولین بار بصورت حرفه‌ای در لندن بروی صحنه آمد . سپس به تقاضای « بی . بی . سی » لندن نمایشنامه رادیوئی « درد خفیف » را نوشت‌که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۹ از رادیو پخش شد و بعدا صحنه تئاتری همان نمایشنامه در ۱۸ ژانویه ۱۹۶۱ بروی صحنه آمد . در ۱۹۵۷ او نمایشنامه‌ای را که در ایران بنام « مستخدم‌گنگ» ترجمه کرده‌اند بپایان رسانید . عنوان این نمایشنامه که بزبان انگلیس (The Dumbwaiter) میباشد تاآنجاکه من اطلاع دارم بمعنی مستخدم گنگ نیست بلکه منظورش آسانسور کوچکی است که غذا را از آشپزخانه‌های زیرزمینی بطبقات بالاتر ساختمان میفرستد . چون در زبان فارسی معادلی برای این وسیله‌نداریم ظاهرا مترجم از روی اجبار آنرا به‌مستخدم گنگ ترجمه کرده است . بهر صورت این نمایشنامه برای اولین بار در کلوب تئاتری همپستد (Hampstead)واقع در آلمان اجرا گردید و بعدا تماشاگران لندن در ۲۱ ژانویه ۱۹۶۰ بدیدن آن موفق شدند . البته پینتر تا این زمان در رده نمایشنامه نویسان مدرن پذیرفته و مشهور شده بود .

وقتی که « اطاق » همراه با « آسانسور غذا بری» در رویال‌کرت لندن در ۱۹۶۰ بمعرض نمایش گذاشته شد پینتر موقع را مغتنم شمرد ودر پاسخ آنهائی که آثار اورا به نامفهوم بودن بیان و گنگ بودن مفهوم ونامعلوم بودن واقعیت متهم ساخته بودند چنین گفت :

« بعقیده من هیچگونه فرق مسلم و قاطعی بین واقعیات و غیر واقعیات و یا آنچه را که درست یا نادرست میخوانیم وجود ندارد . همه چیز تبآید صرفا درست یا نادرست باشد . بسیار امکان دارد که مسئله‌ای هم درست وهم نادرست باشد . شخصیتی که در روی صحنه قادر نیست برای توجیه تجربیات گذشته و اعمال فعلی و خواستهای آینده‌اش اطلاعات لازم و دلایل قانع کننده‌ای عرضه دارد باندازهٔ شخصیتی که قادر بارائه تمام دلایل میباشد قابل پذیرش و اهمیت است . در حقیقت هرچقدر شدت وقایعی که بسرما آمده بیشتر باشد قدرت بیان آن و تشریحش‌کمتر است . »

در ۲۷ آوریل ۱۹۶۰ نمایشنامه « سرایه‌دار » او برای اولین‌بار درکلوپ هنرهای دراماتیك لندن بروی صحنه آمد . پینتر در باره اجرای « سرایه‌دار » در دوسلدرف (۳) داستانی تعریف میکندکه بی‌شباهت بعقیده او درباره « شدت وقایعی که بسرما میآید » نیست . او میگوید :

« شب اول نمایش « سرایه‌دار » پس از پائین آمدن پرده همانطور که رسم اروپائیهاست منهم با هنرپیشگان

آلمانی نمایش برای تعظیم بروی صحنه آمدم . بمحض ورود با استقبال جمعیتی مواجه شدم که گویا آنها را از میان بهترین وقویترین هوکنندگان دنیا دست چین کرده بودند . آنقدر صدای هو کردن آنها بلند بود که اول خیال کردم بدست همه یك بلندگو داده‌اند در حالیکه اینهمه صدا فقط از دهانشان در میآمد . با اینکه هنرپیشگان هم باندازه جمعیت دلخور بنظر میآمدند باوصف آین رویهمرفته ۳٤ بار دسته جمعی تعظیم کردیم ولی هر ۳٤ بار در مقابل هو . البته در موقع آخرین تعظیم فقط دو نفر در سالن باقی مانده بودند که هنوز هو میکردند . ولی عجیب اینستکه بدون دلیل خاصی ازاین استقبال روحم شاد شده بود و هنوز هروقت در شب اول نمایش جدیدی دلهره و نگرانی بمن دست میدهد یاد دوسلدرف میافتم و نفس راحتی میکشم چون مسلما از آن شب بدتر نخواهد بود .»

در همان ماهی که اجرای یکساله « سرایه‌دار » در لندن آغازگردید تلویزیون سرتاسری « ای . بی . سی » در انگلستان نمایشنامه تلویزیونی دیگر از پینتر بنام « شبی خارج از خانه » پخش نمود . همین تك‌پرده‌ای چند هفته قبل‌از آن ، بصورت درام رادیوئی از « بی . بی . سی » پخش شده بود . خوشبختانه پینتر دچار آن محدودیت قضیحت‌باری که شرکتهای تبلیغاتی و موسسات تلویزیونی به نمایشنامه نویسان آمریکائی تحمیل میکنند نیست .

اگر بخواهیم بذکر آثار او به‌ترتیب نوشته شدنشان ادامه دهیم باید « مدرسه شبانه » و «کوتوله‌ها » را که در ۱۹٦۰ از رادیو و «کلکسیون» و « عاشق » را که در ۱۹٦۱ از تلویزیون پخش شدند ، نام برد . شاید پینتر با نوشتن « عاشق » که بعدها در تماشاخانه هم اجرا گردید برای اولین بار سبکی را آغاز نمود که با نوشته‌های قبلیش فرق دارد . خود او آثار قبل از « عاشق » را « کمدیهای دلهره‌آور » [4] مینامد . بطور قطع اصطلاح کمدیهای دلهره‌آور در مورد سه نمایشنامه اولش صادق است . پینتر در مورد این اصطلاح توضیح میدهد : « همه چیز خنده‌داراست . جدی گرفتن از همه خنده‌دارتر است . حتی تراژدی هم خنده‌دار است ... فقط فرقش دراین استکه تراژدی دیگر خنده‌دار نیست . » پینتر ازاینکه اورا پوچ نویس نابغه نامیده‌اند بخود نمی‌بالد . او میگوید : « اما مطمئنم زندگی و نمایشنامه های من هیچکدام مسخره و بی‌معنی یا باصطلاح خودمان «پوچ» نیستند . تمام سعی من در این است که به تنها واقعیتی که تاحدی قابل فهم است دست یابم ، یعنی واقعیتی که بدو پوچ بودن اعمال و رفتار و گفتار ما وجود دارد . »

پینتر برای نشان دادن چهره واقعی حقیقت ، نوعی از رئالیسم را انتخاب میکند که با حالتی مرموز ، جذاب و مسحور کننده غیر رئالیستی است . او میگوید :

« من فکر میکنم ما از روی تعمد از بیان آنچه فکر یا حس میکنیم خودداری مینمائیم نه آنکه قدرت بیان آنرا نداشته باشیم . از نظر مردم درد دل‌کردن و صادقانه حرف زدن بقدری ترسناك است که تمام همشان صرف حاشیه بافی میشود . » ودر جائی‌دیگر نوشته است : «اکثرا در لوای آنچه گفته شده حقیقتی پنهان است که گفته نمیشود . بعقیده من دو نوع سکوت وجود دارد . یکی سکوت محض است و دیگری سکوتی است که با جمله سازی و لفت پرانی فراوان بدون بیان واقعیت بوجود میآید . ولی چون سکوت محض بسیارگویاست ماناگزیریم که با پرحرفی اسرار خود را پنهان نگاه داریم . »

پینتر در نمایشنامه « عاشق » بنحو متقاعد کننده و گویایی ودر عین حال بصورتی طعنه‌آمیز از گریز تعمدی مردم از بیان حقیقت ، صحبت کرده است .

« جشن تولد » را که بدون تردید یکی از بهترین آثار پینتر است میتوان نزدیکترین کار او بمکتب فرانسوی تئاتر مدرن بشمار آورد . مثلا آخرین صحنه پرده اول ، آنجا که استانلی با طبل اسباب بازی طبل میزند و دور اطاق مارش میکند و همچنین در آخرین صحنه پرده دوم ، آنجاکه استانلی دیوانه میشود و با چشم بسته سعی میکند یك زن را خفه‌کند و بدیگری تجاوز نماید ، بدون تردید از قسمتهائی است که مورد ستایش و تائید « آنتونین آرتو » واقع میشد . در عین حال ، پینتر بارها گفته‌که قبل از شروع به نوشتن یك نمایشنامه بهیچوجه نقشه مایه ریزی داستان را نمیکشد و تا قبل از شروع کار چیزی از ایده شخصیتهای نمایشی‌اش نمیداند بلکه او ادعا دارد ، همانطور که « برناردشا » ادعا داشت ، که درکار او قایع بطور طبیعی و خود بخود جان میگیرد و بروی کاغذ میآید. گوئی پینتر اعمال و گفتار شخصیتهای نمایشنامه‌ای‌اش راکه در مغز او بازی میکنند مشاهده میکند و به ثبت میرساند .

پایه فلسفی « کلکسیون » و « عاشق » برروی همان مسئله‌ای است که «زنه»را نیزمبهوت کرده است‌و آن‌هم‌مسئله هویت‌انسان‌است. البته‌باید گفت‌که درکارپینتراین‌مسئله بنحوبسیار ساده‌تر ومتعادل‌تری مطرح‌میشود. انسان‌بنظر ژنه‌لایه‌هائی ازتصورندکه دورمرکز ثقلی‌نامرئی پیچیده‌شده‌باشند. در حالیکه از نظر پینتر ، انسان موجودی است که بزبان ساده هویتش برخود او و دیگران مجهول‌است .

گواینکه ممکن است انسانها خلائی باشندکه تصور آنهارا احاطه‌کرده است ولی بعید نیست بدون آنکه خودشان بدانند همان خلاء ، مرکز ثقل مستحکم وجودشان باشد .

ظاهرا خاصیت جهانی پسند بودن آثار پینترهم مسئله‌ای نیست‌که او درنوشتن‌کارهایش بآن‌توجه کند. چون‌میگوید : «شکی نیست‌که استقبال مردم آمریکای جنوبی یا یوگوسلاوی از کارهای من باعث خوشحالیم میشود. واقعا باعث سپاسگزاری است ـ ولی من برای پسند مردم دنیا نمی‌نویسم ـ همان تمام کردن یك نمایشنامه لعنتی باندازه کافی پدرم را درمیآورد . »

چون پینتر تا بحال چندین اثر خود را کارگردانی هم کرده است در جواب سئوال منتقدین در این زمینه میگوید :

« شخصا فکر میکنم بهتر است همان نمایشنامه نویس بمانم . چون موقع کارگردانی با اینکه سعی میکنم هنر پیشگان را آزاد بگذارم ولی ظاهرا با دخالت بیش از اندازه و تعبیر خط بخط نمایش همه را کلافه میکنم . وقتی « پیتر هال » نمایشنامه « کلکسیون » را کارگردانی میکردمن بعنوان کمك کارگردان بااو همکاری کردم . ولی بعداز کارگردانی «عاشق» و « کوتوله‌ها » که‌توی یك برنامه بودند تصمیم گرفتم بهتر است دیگر کارگردانی نکنم . چون فهمیدم تعبیرم زیاد درست نبود و هنر پیشه ها نمایش را آ ر من بهتر فهمیده بودند . »

هارولد پینتر بدون شك یکی از بهترین و با استعدادترین نمایشنامه نویسان جوان انگلستان میباشد . او نویسنده‌ای است که از کار تجربی بخاطر یافتن فرم و تکنیك جدید ابا ندارد . رشد مداوم پینتر در هنر نمایشنامه نویسی بخوبی از نمایشنامه « بازگشت » او که آنرا در ۱۹٦٤ بپایان رسانید ، پیداست .

---

1 - The Go Between
2 - London's Royal Court
3 - Dusseldorf
4 - "Comedies of Menace"

اگر لغت (دلهره‌آور) در فارسی صحیح باشد ، شخصا فکر میکنم این لغت نزدیکترین آنها به نظر پینتر باشد .